**اصول، جلسه 40: 1/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد صحیحة دوم زراره صحبت می‌کردیم. تعبیری در فقرة سوم روایت بود که شخص، «فان ظننت انه قد اصابه و لم أتيقن ذلك فنظرت فلم ار شيئا ثم صليت فرأيت فيه‏»

صحبت این بود که این فرأیت فیه آیا مراد چی است؟ ما استظهار کردیم به تبع عده‌ای از بزرگان که مراد از فرأیت فیه این هست که یک نجاستی دیده که احتمال می‌دهد همان نجاستی باشد که، نجاستی باشد که قبل از نماز ظن داشته، احتمال دارد که نجاست دیگری باشد. در فقرة بعد که لأنّک کنت علی یقین من طهارتک ثم شککت، امام علیه السلام فرموده این ناظر به جریان استصحاب بعد از نماز هست. اینجا یک اشکالی مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول مطرح فرمودند، آن این است که اگر مراد از جریان استصحاب بعد از نماز باشد، اینجا دیگر وجهی ندارد سؤال از علتش کردن لم ذلک. کأنّ اگر استصحاب نبود، اینجا باید نماز باطل باشد. ولی در جایی که من اصالة الطهارة دارم و اصالة الطهارة با اصالة الطهارة نماز خواندن، تا وقتی که کشف خلاف نشده، تردیدی در این نیست که نماز صحیح است. حالا بعد اگر کشف خلاف شده باشد، بگوییم که نماز باطل است، آن یک حرف دیگر است. ولی تا وقتی که کشف خلاف نشده، چون فرض ما این هست که بعد از نماز هم هنوز یقین ندارد که نماز را با نجس خوانده. پس بنابراین هنوز کشف خلاف نشده. پس بنابراین چطور زراره استقراء، سؤالی هست که ناشی از یک نوع استقراء، همراه با استقراء و تعجب این سؤال را مطرح کرده.

ایشان در مقام جواب می‌گویند معلوم نیست زراره اصل عدم لزوم اعاده را نمی‌دانسته. ممکن است زراره اصل عدم لزوم اعاده را می‌دانسته، وجهش را می‌خواسته چیز کند. قواعد شرعی را یاد بگیرد، به خاطر استصحاب است، به خاطر قاعدة طهارت است، چی است، امثال اینها می‌خواسته اینها را یاد بگیرد و امثال اینها. ولی مرحوم آقای صدر در فقه الحدیث روایت به این فقره پرداخته گویا در مقام پاسخ به همین اشکالات هست که ایشان می‌گوید که سؤال زراره ظاهراً از این جهت هست که ایشان از مجموع سیاق روایت و قبل و بعد اینجور به نظر می‌رسد که زراره یک مانعیت واقعیه‌ای برای نجاست قائل بوده، بعد به خاطر همین عقیده داشته کأنّه باید با یک امارة عرفیه‌ای این مانعیت احراز عدمش بشود. شرط نماز طهارت لباس است، ولو با فحص کردن و یک اصل که خود فحص امارة عرفیه هست، ولو یقین به عدم پیدا نکند، ولی امارة عرفیه است برای عدم وجود نجاست در بدن. بعد از نماز وقتی بعد از نماز نجاست را پیدا می‌کند، احتمال هم می‌دهد که این نجاست همان نجاست قبلی هم باشد، همین احتمال باعث می‌شود که آن اماریت عرفیه فحص بقاءً از بین برود، بنابراین شک برایش حاصل بشود که حالا آن امارة عرفیه‌ای که به اتکاء او وارد نماز شده، آیا بعد از نماز از بین برود، آیا باز نمازش صحیح هست یا صحیح نیست؟ و به خاطر همین این سؤال کرده.

ولی به نظر می‌رسد اگر قرار باشد که سؤال از این باشد که آن اماریت عرفیه از بین برود، باید کأنّ در این روایت تکیة به همان جهت آن سؤال آن سائل بشود، یعنی رفع شبهة آن بشود کأنّ لازم نیست شما قبل از نماز امارة عرفیه حاصل کنید. فحص لازم نیست، امثال اینها. این‌که بیاید امام علیه السلام استصحاب را مطرح کند، این خیلی شاید روشن نباشد که به این جهت باشد. اصل قضیه این است که. عیب ندارد حالا بگوییم مثلاً امام علیه السلام با این اجرای استصحاب می‌خواهند یک نوع بگویند خود این اجرای استصحاب کافی هست برای، کأنّ لازم نیست امارة عرفیه بقاءً باشد. بقاءً همین مقدار که استصحاب وجود داشته باشد کفایت می‌کند. ولو حدوثاً هم امارة عرفیه شرط باشد برای عدم وجود اعادة نماز، آن عمارة عرفیه شرط نیست. این تکة روایت.

حالا یک بحث دیگر در مورد این روایت هست که مرحوم آخوند فرأیت فیه را اینجور معنا فرموده بودند که نجاستی را که بعد از نماز دیده، یقین دارد این نجاست همان نجاستی هست که قبل از نماز ظن داشته. یعنی یقین دارد که بعد از نماز، این نمازش در نجاست واقع شده. ایشان جوابی که داده بود این بود که شرط در صلاة بعد از نماز، شرط التفات الی الطهارة است، احرازش هست، یعنی اگر یک موقعی اصلاً التفات بطهارة نداشته باشد، طهارة شرط نیست. ولی جایی که التفات بطهارة داشته باشد باید احراز کرده باشد ولو باصلٍ او قاعدة. پس این تعبیر هست.

ایشان یک لا یقالی مطرح می‌کند. «لا يقال لا مجال حينئذ لاستصحاب الطهارة فإنها إذا لم تكن شرطا لم تكن موضوعة لحكم مع أنها ليست بحكم و لا محيص في الاستصحاب عن كون المستصحب حكما أو موضوعا لحكم‏» طهارت که خودش حکمی نیست، طهارت یک امر، وقتی حکمی نیست برای این‌که بشود استصحاب طهارت کرد، باید موضوع حکم باشد و اینجا فرض این هست که احراز طهارت را ما موضوع قرار بدهیم. ایشان می‌گوید: «فإنه يقال إن الطهارة و إن لم تكن شرطا فعلا إلا أنها غير منعزلة عن الشرطية رأسا بل هي شرط واقعي اقتضائي كما هو قضية التوفيق بين بعض الإطلاقات و مثل هذا الخطاب»

این یک جواب. یک جواب دیگر «هذا مع كفاية كونها من قيود الشرط حيث إنه كان إحرازها بخصوصها لا غيرها شرطا.» این مطلبی که ایشان متعرض شدند.

در مورد وجه اوّلی که ایشان ذکر کردند. در مورد وجه اوّل آقای روحانی اشکال کردند که مجرد این‌که طهارت شرط اقتضایی هست این کفایت نمی‌کند اینجا استصحاب جاری بشود. چون شرط اقتضائی یعنی مقتضی حکم در آن وجود دارد. چون مقتضی حکم وجود دارد، این کفایت نمی‌کند برای اجرای استصحاب. این بیان اشکال آقای روحانی. ولی مرحوم آقای آخوند، اینها روی تصورات خودشان فکر می‌کنم این بحث را دنبال کردند. ایشان در واقع از یک طرف عقیده‌شان این هست که، اینجوری می‌توانیم کلام مرحوم آخوند را توضیح بدهیم. مرحوم آخوند شرایط حکم اقتضائی را یک حکم می‌دانند که می‌تواند احیاناً فعلی هم بشود. در ما نحن فیه هم طهارت شرط واقعیة اقتضائیه به این معنا که همین طهارت اگر شرطیت دارد، مگر در جایی که یک استصحاب طهارتی وجود داشته باشد. و الا اگر استصحاب طهارت یا امثال اینها وجود نداشته باشد، شما بخواهید نماز بخوانید، در جایی که یک احراز طهارت به یک اصلی یا قاعده‌ای اینجا می‌کنید در این صورت آن شرط، شرط اقتضائی می‌شود. و الا اگر یک استصحاب طهارتی، چیزی نباشد، خود این شرط هست. کأنّه شرط واقعی هست، به شرطی که احراز طهارت، جایی که احراز طهارت به اصل و قاعده‌ای بشود ولو واقعاً هم طهارت وجود نداشته باشد، این نماز صحیح هست به خاطر این احرازی که به قاعده و چیز هست. ولی اگر اصل و قاعده‌ای نباشد. اینجا همان علتی که نماز باطل هست، آن این هست که فاقد شرط واقعی است. یعنی در واقع عملاً ایشان می‌گوید در جایی که استصحاب باشد، یا قاعدة طهارت باشد، مصحح نماز خود استصحاب و قاعدة طهارت هست. جایی که استصحاب و قاعدة طهار نباشد، شخصی نماز بخواند، اگر واقعاً نماز بخواهد صحیح باشد باید. مثلاً فرض کنید من نمی‌دانم لباسم پاک است یا پاک نیست، مستصحب النجاسة هم هست مثلاً. رجاءً می‌خوانم، بعد کشف می‌شود که در لباس پاک نماز خواندم. اینجا مصحح نماز همین طهارتی هست که در لباس هست. شرط هست، ولی در جایی که استصحاب طهارت یا قاعدة طهارت نباشد، شرطیت دارد. و همین مقدار کافی هست. یعنی شرط اقتضائی هست که به وسیلة استصحاب طهارت یا قاعدة طهارت این شیء از فعلیت می‌افتد، شرطش می‌شود شرط اقتضائی. همین مقدار که در بعضی از موارد، شرط فعلی باشد کافی است. یعنی به تعبیر دیگر استصحاب طهارت یا قاعدة طهارت این می‌آید جانشین آن شرط واقعی می‌شود. توسعه می‌دهد آن شرط واقعی را که یعنی همچنان که طهارت در جایی که استصحاب طهارت و قاعدة طهارت نباشد می‌تواند نماز را تصحیح کند، استصحاب طهارت به قاعدة طهارت هست، صلاحیت تصحیح نماز دارد. بنابراین اینجور نیست که طهارت هیچ وقت فعلی هم نشود. نه طهارت شرطیت فعلیت را دارد، یعنی شرط فعلی هست و در جایی که احراز طهارت نباشد. بنابراین جایی هم که احراز طهارت باشد، این شرط اقتضائی هست و همین مقدار کافی هست برای این‌که استصحاب بخواهد جاری بشود. اصلاً در همة مواردی که ما استصحاب را جاری می‌کنیم، استصحاب برای یک حکم ظاهری هست، شبیه حکم واقعی، جعل مماثل حکم واقعی هست برای این‌که اگر واقع در اینجا نباشد، مشابهش را دارد جعل می‌کند. البته این جعل گاهی اوقات ما این جعل را فقط در ظرف شک می‌گوییم جعل شده، بعد از این‌که کشف خلاف شد دیگر اثر ندارد. ولی مرحوم آخوند مبنایش در اینجور موارد این هست که این توسعه و جعل مماثلی که توسعة حکم واقعی و جعل مماثلی که به وسیلة اصالة الطهارة و اینها حاصل می‌شود به گونه‌ای هست که حتی بعد از کشف خلاف هم باعث اجزاء می‌شود. در بحث اجزاء این مطلب را ایشان مطرح فرمودند. بنابراین به نظر می‌رسد که اشکالی به این کلام مرحوم آخوند وارد نباشد.

یک بیان دیگری را ایشان دارند. این بیان این هست که: «مع كفاية كونها من قيود الشرط حيث إنه كان إحرازها بخصوصها لا غيرها شرطا.»

حالا مجموع آن مسألة اوّل نهایت مطلب این می‌شود که در جایی که شما، جمع‌بندی مجموع فرمایش آخوند شاید اینجور باشد که این تعبیری که کما هو قضیة التوفیق بین بعض الاطلاقات و مثل هذا الکتاب اینجور اقتضاء می‌کند که این تعبیر، مثل هذا الخطاب یعنی خطاب استصحاب. اصل اوّلیه در مورد طهارت این است که خود طهارت شرط باشد. این‌که ما این طهارت را از شرطیت. شرط هم باشد یعنی شرط واقعی فعلی باشد. شرط واقعی فعلی چرا از فعلیت افتاده تبدیل شده به شرط اقتضائی؟ به دلیل این‌که با اجرای استصحاب. مرحوم آخوند استصحابی را که استصحاب طهارت یا قاعدة طهارت جاری بشود، این را هم منافی می‌داند با این‌که حکم واقعی کأنّ در جای خودش باقی باشد. حکم واقعی اگر به طهارت باشد، اگر طهارت شرط باشد. حالا البته در خصوص قاعدة طهارت و استصحاب طهارت چون ایشان قائل به اجزاء هستند، در نتیجه شرطیت طهارت را در جایی که استصحاب طهارت و قاعدة طهارت جاری بشود اقتضائی می‌دانند. نه این‌که اصلاً مطلقا می‌گویند این شرط نیست. از یک لحن عبارتش یک مقداری با این تا حدودی منافات دارد. ایشان می‌گوید: «إن الشرط في الصلاة فعلا حين الالتفات إلى الطهارة هو إحرازها و لو بأصل أو قاعدة لا نفسها» و امثال اینها. یک تعبیر این شکلی تعبیر کرده. ولی جمع بین این عبارت‌هایش نیست، بگوییم در جایی که با قاعدة طهارت یا با اصل طهارت استصحاب طهارت و امثال اینها، ما طهارت را احراز می‌کنیم، این احراز جانشین طهارت واقعی هست که شرط است. که محصّلش این می‌شود که شرط احد الامرین است. جامع بین طهارت واقعیه است و طهارت تخیلی و طهارت استصحابی یا طهارت ظاهری امثال اینها. بنابراین این شکلی باید عبارت را معنا کرد.

«هذا مع كفاية كونها من قيود الشرط» این مطلب دومی که ایشان مطرح می‌کنند، در واقع می‌گویند کأنّ همین مقداری که طهارت از قیود شرط باشد کفایت می‌کند.

حاج آقا اینجا این اشکال را مطرح می‌فرمایند که در واقع اگر طهارت واقعی را در نظر بگیریم، طهارت واقعی بوجود للواقعی احراز به آن تعلق نمی‌گیرد. احراز به طهارت در افق ذهن تعلق می‌گیرد. کاشفش هم این هست که ممکن است این احراز شما مخالف واقع باشد، و طهارت اصلاً وجود نداشته باشد. پس بنابراین آن طهارت وجوده الواقعی هیچ اثری ندارد. آن طهارتی که اینجا اثر دارد، طهارت بوجوده الذهنی هست. بنابراین این کافی نیست برای این‌که استصحاب جاری بشود. فرض این هست که مستصحب ما آن طهارت واقعی هست. آن طهارت واقعی، و یقین به آن طهارت واقعی باید اثر داشته باشد، نه در افق ذهن اثر داشته باشد. این این مطلب.

البته اینجا یک مطلبی هست که یک پیش فرضی در کل این اشکال مرحوم آخوند اینجا مطرح هست با این پیش فرض اصلاً همة این اشکالات مطرح است. آن پیش فرض این است که مستصحب ما باید خودش اثر داشته باشد. حکم شرعی باشد، یا موضوع حکم شرعی باشد. اما اگر اثر برای استصحاب باشد کفایت نمی‌کند. یک کسی گفتش که اگر استصحاب ما اثر داشته باشد کفایت می‌کند، بحث به یک شکل دیگری مطرح می‌شود که ما می‌گوییم چون احراز طهارت به وسیلة استصحاب صورت می‌گیرد. استصحاب می‌تواند کأنّ اثری را که برای استصحاب هست ما اینجا بار کنیم. نه اثری که برای مستصحب هست. هر کسی اینجوری. البته مرحوم آخوند اشکال، اصل اشکال بر این هست که مستصحب باید حکم و موضوع حکم باشد. اما اگر استصحاب خودش موضوع حکم باشد، ایشان می‌خواهد بگوید کفایت نمی‌کند. اگر این پیش فرض را کسی قبول نکند، اصل آن اشکال زیر سؤال می‌رود و خیلی آن واضح نخواهد بود.

حالا مگر شخصی بگوید این‌که ما می‌گوییم مستصحب باید حکم شرعی باشد، این یک نوع استظهار از ادله است. چون استظهار از ادله هست، بنابراین همین‌که مستصحب ولو بوجود ذهنی‌اش اثر داشته باشد، ولو اثر اقتضائی داشته باشد، همین کفایت می‌کند. باید مستصحب ما مربوط به، یعنی در واقع دو تا مشکله ما اینجا داریم. یک مشکله، یک مشکلة استظهاری هست، آن این است که مستصحب ما باید چیزهایی باشد که به شرع مرتبط باشد. همین‌که مستصحب ما یک حکم اقتضائی باشد، کفایت می‌کند. همین‌که مستصحب ما از قیود شرط، ولو به آن معنای احرازی‌اش باشد، ولو بوجوده الواقعی از قیود شرط نباشد، بوجوده الذهنی‌اش از قیود شرط باشد، آن مقداری که ما از ادله استظهار می‌کنیم که مستصحب باید مربوط به شرع باشد، آن مقدار کافی هست. یک اشکال دیگر اینجا هست، آن این است که اگر مستصحب ما حکم شرعی و موضوع حکم شرعی نباشد، اجرای استصحاب لغو است، برای رفع لغویت، همین‌که خود استصحاب اثر داشته باشد کفایت می‌کند. پس بنابراین ما برای رفع لغویت به این‌که استصحاب اثر دارد متمسک می‌شویم. اینجا هم چون استصحاب احراز الطهارة را می‌آورد، و احراز الطهارة موضوع حکم هست کفایت می‌کند. آن در واقع حل مشکله را برای جنبة استظهاری هست و جنبة استظهاری همین‌که مستصحب ما یک حکم اقتضائی باشد کفایت می‌کند. یا این‌که احراز الطهارة اگر شرط باشد، همین مقدار کافی هست. بنابراین ایشان اینجوری مثلاً می‌خواهد مطلب را تمام کند. این محصّل فرمایش مرحوم آخوند.

این بحث‌ها تمام.

اینجا البته استدلال به این روایت بر حجیت استصحاب همان مشکل، بین فقرة ثانیه همان مشکل صحیحة اوّل زراره را دارد که «ال» فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابداً، آیا این «ال»، «ال» عهد هست یا عهد نیست، همان بحث‌های «ال» عهد و «ال» جنس و همان صحبت‌ها هست. اینجا فقط یک امتیاز دارد، آن این است که تعلیل بودنش روشن‌تر است. روشن‌تر یعنی صریح در تعلیل است. آنجا بعضی از استدلالات مبتنی بر تعلیل بودن بود و اصل تعلیل بودن را بعضی‌ها قبول نداشتند. ولی اینجا دیگر روشن هست که تعلیل هست. که ما اینجا هم همان بیانی که در آنجا داشتیم که این را معلوم نیست ما قیاس شکل اوّل بگیریم. قیاس شکل اوّل به این شکل بگیریم. این من طهارتک ولو در صغری اخذ شده، اخذ من طهارتک در صغری برای این هست که در نتیجه می‌خواهد ظاهر بشود.

لانک کان کنت علی یقین من طهارتک ثم شککت الآن فالآن انت علی یقین من طهارتک.

این چون در نتیجه هم می‌خواهد طهارت ظاهر بشود به خاطر همین در صغری ذکر شده، ولو در کبرای ما این یقین ذکر نشده باشد. این همان بحثی که اینها قیاس شکل اوّل به آن شکل نیست. می‌تواند در صغری ما یک قید و قیوداتی آمده باشد که این قید و قیودات به خاطر این اخذ شده که در نتیجه می‌خواهد ظاهر بشود نه در حد اوسط آن قید و قیودات باشد.

این بحث اینجا تمام.

می‌رویم در قطعة دیگر روایت. این قطعة دیگر روایت یک سری بحث‌های فقه الحدیثی‌اش آقای صدر دارند، این را ملاحظه بفرمایید. من چکیدة فرمایشات آقای صدر را در جلسة آینده صحبت می‌کنم و در مورد این قطعة آخر «قلت: ان رأيته في ثوبي و انا في الصلاة. قال: تنقض الصلاة و تعيد اذا شككت في موضع منه ثم رايته و أن لم تشك ثم رايته رطبا قطعت الصلاة و غسلته ثم بنيت على الصلاة لأنك لا تدري لعله شي‏ء اوقع» یا در علل: وقع «عليك فليس ينبغي أن تنقض اليقين بالشك‏»

محصّل مطلب این هست که اگر در نماز نجاستی را ببیند، اگر یقین داشته باشد که قسمتی از نماز را با نجاست خوانده، این نماز باطل است. اگر یقین نداشته باشد، یعنی قسمتی از نماز را با نجاست خوانده، و احتمال بدهد همان لحظه این نجاست واقع شده باشد، کافی هست برای این‌که آن نجاست را برطرف کند و نماز را ادامه بدهد.

شیخ انصاری اینجا یک اشکالی مطرح می‌کند که اگر کل نماز با نجاست خوانده باشد، بنابر این‌که آن فرأیت فیه را آنگونه معنا بکنیم، بعد از نماز کشف بشود کل نماز با نجاست خوانده شده باشد، شارع حکم به عدم اعاده کرده. قسمتی از نماز به طریق اولی باید کفایت کند. ولی این طریق اولویتش خیلی روشن نیست. همین‌که نماز تمام بشود، بعد از تمام شدن نماز انسان متوجه بشود، خود این گاهی اوقات، قاعدة فراغ و تجاوز همین است دیگر، قاعدة فراغ و تجاوز به اعتبار این‌که شما وقتی که یک عمل را ازش فارغ می‌شوید و تمام می‌شود دیگر شارع نمی‌خواهد دوباره شما را به کلفت و زحمت بیندازد. ولی اگر نه، قسمتی از نماز را انسان می‌داند با نجاست خوانده، آن ممکن است شارع مقدس قسمتی از نماز با نجاست خواندن را در صورتی که در خود نماز متوجه بشویم کافی نداند. بنابراین این‌که بین این روایت و فقرة اوّلی که برای استصحاب به آن تمسک کرده بودیم، تعارضی باشد، نه تعارضی نیست و مشکلی نیست. فقط یک توضیحات فقه الحدیثی این قطعه دارد، این قطعه را فردا می‌خوانیم، بحث این روایت تمام است، می‌رویم روایت بعدی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان